

گزیده اشعار آئینی

شب چهارم - طفلان حضرت زینب سلام الله علیها

محرم ۱۴۳۶ هـ.ق - مهر ۹۳



طلبگی

<http://hoseini13.blog.ir>

۱

اشعار شب چهارم محرم

ای سالها کنار من و آشنای من

هستم برای تو ، تو هستی برای من

این سرزمین که قتلگه ما دو تا شده

هم کربلای توست و هم کربلای من

مهریه ی عروسی من دیدن تو بود

ای آشنای من همه در لحظه های من

نجمه دو تا پسر ، تو دو تا ؛ ای برادرم

حالا رسیده است زمان دو تای من

بد کردم ای برادر من خواهرت شدم؟

این رسم ها نبود به جای وفای من

تقصیر من که نیست ؛ دلم شور میزند

بگذار لحظه ای تو خودت را به جای من

دل دل نکن اجازه بده جعفرت شوند

دیدى اگر ظهور نکردند به پای من

بگذار آخر عمرى نذر من ادا شود

باید خلاصه یک نفر اینجا فدا شود

۲

از جنس غیرت

کودکانى عاشق و دلداده پروردم حسین

تا جوان گشتند قربان تو آوردم حسین

شیرشان دادم که شیر کربلاى تو شدند

هر دو را نذر علی اکبرت کردم حسین

گرچه ناقابل ترین هدیه، دو طفل زینبند

اذن تو درمان بود بر قلب پر دردم حسین

داغ این دو پیش مظلومی تو هیچ است، هیچ

من پریشان تو بین قوم نامردم حسین

کودکانم جای خود گر رخصتی بر من دهی

سینه و پهلو سپر دور تو می گردم حسین

غیرت این دو ز جنس غیرت سقّای توست

هر دو را رزمنده ی راه تو پروردم حسین

در وجود این دو صبر و طاقت این درد نیست

بنگرند از کینه نیلی، چهره ی زردم حسین

ای فدای دلِ منورِتان

ای به قربان چشمِ کوثرِتان

وای بر حالِ جبرئیل، اورا

گر برانید، روزی از درِتان

تو سلیمان و موری آمده است

تا مشرف شود به محضرِتان

من کیم؟ دوره گردِ چشمانت

زینب من همان کبوترِتان

کودکانم چه ارزشی دارند؟

جانِ عالم، تصدقِ سرتان

کرده ام یا اِخا دو آئینه

نذر چشم علی اصغر تان

ظهر دیدی چگونه خوش بودند

در صفوف نماز آخر تان

به امید بزرگشان کردم

تا به دستم شوند ، پرپر تان

گر بگویی بمیر ، میمیرند

دست بر سینه اند و نوکر تان

پای تفسیر ، شیرشان دادم

پای تفسیر گریه آورتان

پای تفسیر سوره ی مریم

سوره ی زخمهای پیکر تان

تا که راضی شوی و اذن دهی

پر بگیرند در برابرتان

یادشان داده ام، قسم بدهند

بر ضریح کبود مادرتان

بگذار اینکه ذبحشان سازم

پای رگهای سرخ حنجرتان

۴

اشعار شب چهارم محرم - علی اکبر لطیفیان

تن من را به هوای تو شدن ریخته اند

علی و فاطمه در این دو بدن ریخته اند

جلوه واحده را بین دو تن ریخته اند

این حسینی است که در غالب من ریخته اند

ما دو تا آینه روبروی یکدیگریم
محو خویشیم اگر محو روی یکدیگریم

ای به قربان تو و پیکر تو پیکرها
ای به قربان موی خاکی تو معجزها
امر کن تا که بیفتند پاپیت سرها
آه در گریه نبینند تو را خواهرها

از چه یا فاطمه یا فاطمه بر لب داری
مگر از یاد تو رفته است که زینب داری

حاضرم دست به گیسو بزدم - رد نکنی
خیمه را با مژه جارو بزدم - رد نکنی
حرف از سینه و پهلو بزدم - رد نکنی
شد که یک بار به تو رو بزدم - رد نکنی!؟

تن تو گر که بیفتد تن من می افتد

تو اگر جان بدهی گردن من می افتد

دلم آشفته و حیران شد و... حرفی نزدم

نوبت رفتن یاران شد و... حرفی نزدم

اکبرت راهی میدان شد و... حرفی نزدم

در حرم تشنه فراوان شد و... حرفی نزدم

بگذار این پسران نیز به دردی بخورند

این دو تا شیر جوان نیز به دردی بخورند

نذر خون جگرت باد، جگر داشتتم

سپرسینه ی تو سینه سپر داشتتم

خاک پای پسران تو پسر داشتتم

سر به زیرم مکن ای شاه به سر داشتتم

سر که زیر قدم یار نباشد سر نیست
خواهری که به فدایت نشود خواهر نیست

راضی ام این دو گلم پرپر تو برگردند
به حرم بر روی بال و پر تو برگردند
له شده مثل علی اکبر تو برگردند
دست خالی اگر از محضر تو برگردند...

...دستمال پدرم را به سرم می بندم
وسط معرکه چادر، کمرم می بندم

تو گرفتاری و من از تو گرفتارترم
تو خریداری و من از تو خریدارترم
من که از نرگس چشمان تو بیمارترم
بخدا از همه غیر از تو جگرددارترم

امتحان کن که بینی چقدر حساسم

بخداوندقسم شیرتر از عباسم

بگذارم بروی، باز شود حنجر تو

یا به دست لبه ای گُند بیفتد، سر تو

جان انگشت تو افتد پی انگشتر تو

می شود جان خودت گفت به من خواهر تو؟

طاقتم نیست بینم جگرت می ریزد

ذره ذره به روی نیزه سرت می ریزد

۵

اشعار شب چهارم محرم - وحید قاسمی

تا صوت قرآن از لب آنها می آید

کفر تمام نیزه ها بالا می آید

دجال های کوفه در حال فرارند

دارد سپاه زینب کبری می آید

سد سپاه کفر را درهم شکستند

تکبیرهای حضرت سقا می آید

انگار که زخم فدک سر باز کرده

از هر طرف فریاد یا زهرا می آید

"خون علی گویان عالم را بریزید"

ای دشنه ها، تازه ترین فتوا می آید

آداب جنگ کربلا مثل مدینه است

چون ضربه هاشان سمت پهلوها می آید

ای نیزه داران، نیزه هاتان را مکوبید

روز مبادا، عصر عاشورا می آید

خون گلوشان خاک را بی آبرو کرد

آسیمه سر با طشت خود یحیی می آید

ای تیغ های کند، با تقسیم سرها

چیزی از آنها گیرتان آیا می آید!

این اولین باریست که از پشت خیمه

دارد صدای گریه ی آقا می آید

زینب بیا از خیمه ها بیرون، که تنها

با دیدن تو حال آقا جا می آید

۶

اشعار شب چهارم محرم - علی اکبر لطیفیان

هجران گرفته دور و برم را برای چه؟

خون می کنی دو چشم ترم را برای چه؟

وقتی قرار نیست کبوتر کنی مرا

بخشیده اند بال و پر را برای چه؟

گر نیستی غریب، مگو پس انا الغریب

صد پاره می کنی جگرم را برای چه؟

دارد سرت برای چه آماده می شود

پس آفریده اند سرم را برای چه؟

زحمت کشیده ام که چنین قد کشیده اند

بر باد می دهی ثمرم را برای چه؟

من التماس می کنم و تفره می روی

شاید عوض کنی نظرم را برای چه؟

از مثل تو کریم توقع نداشتم

اصلا گذاشتند کرم را برای چه؟

باشد نمی روند ولی جان من! بگو

آورده ام دو تا پسرم را برای چه؟

۷

اشعار شب چهارم محرم – علی اکبر لطیفیان

بهترین بنده ی خدا زینب

هل اتی زینب ، انما زینب

ریشه ی صبر انبیا زینب

زینبا زینبا و یا زینب

بانی روضه های غم زینب

تا ابد مبتلای غم زینب

گفت ای مصطفای عاشورا

ای فدای تو زینب کبری

تو علی هستی و منم زهرا

پس فدای تمام پهلوها

سر خواهر فدای این سر تو

همه ی ما فدای اکبر تو

گفت ای شاه ما اجازه بده

حضرت کربلا اجازه بده

جان این بچه ها اجازه بده

جان زهرا اجازه بده

قبل از آنکه سر تو را ببرند

این سر خواهر تو را ببرند

من هوای تو را به سر دارم

به هوای تو بال و پر دارم

از غریبی تو خبر دارم

دو پسر نه ، دو تا سپر دارم

زحمتم را بیا به باد مده

اشتیاق مرا به باد مده

در دل خیمه خسته اند این دو

سر راهت نشسته اند این دو

دل به لطف تو بسته اند این دو

با بزرگان نشسته اند این دو

این دو با یار تو بزرگ شده اند

با علمدار تو بزرگ شده اند

در کرم سائلی به دست آور

زین دو تا حاصلی به دست آور

سپر قابلی به دست آور

تا توانی دلی به دست آور

دل شکستن هنر نمی باشد

نظرت هم اگر نمی باشد

ای فدایت تمامی سرها

سر چه باشد به پای دلبرها

از چه در اشتیاق خواهرها

تو نظر می کنی به دیگرها

آخرش یا اجازه می گیرم

یا همین کنج خیمه می میرم

ای برادر اشاره ای فرما

ذوقشان را نظاره ای فرما

رد مکن راه چاره ای فرما

لااقل استخاره ای فرما

شاید این بچه های من بروند

شاید این دو به جای من بروند

زار و گریان مکن مرا جانا

ردّ احسان مکن مرا جانا

مو پریشان مکن مرا جانا

باز طوفان مکن مرا جانا

ورنه نیزه به دست می گیرم

جان هر آنچه هست می گیرم

تو اگر مبتلا شوی چه کنم؟

پیش چشمم فدا شوی چه کنم؟

پیش من سر جدا شوی چه کنم؟

کشته ی زیر پا شوی چه کنم؟

وای اگر حنجرت شکسته شود

پیش من پیکرت شکسته شود

۸

اشعار شب چهارم محرم - روضه طفلان حضرت زینب(س) - وحید قاسمی

چه وداعی چقدر جانسوز است

کربلا کرب والیکاء شده است

مادری پشت پرده ی خیمه

دست بر دامن دعا شده است

**

گریه های حرم سؤالی شد

راستی بانوی قبیله کجاست

شیرِ مردانِ زینبِ کبری ...

... کمی آهسته؛ پس عقيله کجاست

**

سخت از پيله خيمه دل کنديد

بال پروازتان تَقَلَّا کرد

نام زهرا گره گشاتان شد

قسم عشق کار خود را کرد

**

گر گهای گرسنه ی این دشت

در کمینند با خبر باشید

این خلیفه پرستهای حریص

لاله چینند با خبر باشید

**

نوه ی مرتضی شدن جُرم است

خونتان را حلال می بینند

تازه اسلام نابتان را هم

زیر تیغ سؤال میگیرند

**

شعله های نفاق این مردم

از سقیفه زبانه میگیرد

جان زهرا به فکر خود باشید

پهلوها را نشانه می گیرند

**

خونِ دل روزی علی کردند

پشت پا می زنند این مردم

کوفه را با مدینه فرقی نیست

بی هوا میزنند این مردم

**

کوچه وا میکنند با حيله

کينه فتواى لاله کوبى داد

تجربه گفت:اولين کوچه...

....در مدينه جواب خوبى داد

**

راستى،سمت حرمله نرويد

شرح اين درد، مو به مو مانده

به خدا حيف چشمهاى شماست

چند تيرى براى او مانده

۹

اشعار شب چهارم محرم الحرام – روضه طفلان حضرت زينب(س)

تا هست خدا در دل من کرب و بلا هست

از درد غمت گريه بى چون و چرا هست

اين دشت زيارتکده ي منظر توست

بی روی تو عالم همه در آتشِ آه ست

این قدر نگو یار نمانده ست و غریبم

تا دختر زهرا و ابر مرد خدا هست

تو تیغ بده تا که به طوفان غیورم

معلوم شود زینب تو مرده و یا هست

از هل من پر سوز تو فهمیده دل من

در قافله ی نیزه سواران توجا هست

هر هاجر خونین جگری هدیه ای آورد

ای کعبه من حال بگو نوبت ما هست؟

تو ناز نفرما که بمیرند به پایت

یک گوشه ی چشمی که کفن پوش دوتا هست

من کار به برگشت پسرهام ندارم
خوش هستم از این که دو نفس با تو مرا هست

**

۱۰

طفلان حضرت زینب(س)

الا ای آسمان عشق بنگر اختر خود را
بلا گردان اصغر کن دو طفل خواهر خود را
بیا و بر مگردان این کفن پوشان زینب را
که نزد فاطمه بالا بگیرد او سر خود را
تو هر جا رفتی و زینب کنارت بود و ما بودیم
ب دنبالت ببر بر نی سر دو یاور خود را
بدان غیرت ز حیدر ، رزم از عباس تو داریم
نظر کن رزم شاگردان میر لشگر خود را
ز نسل جعفریم و دست بسته روزی ما نیست

بده اذنی که نگشائیم این بال و پر خود را
وفای مادر ما بعد از این بهتر عیان گردد
تو هرگز نشنوی آه و فغان خواهر خود را
تو میدانی که سیلی خوردن مادر چه بد دردی است
چسان ما بنگریم آزرده روی مادر خود را؟

۱۱

طفلان حضرت زینب(س)

زینبم ، عقل ، پریشان من است
عشق ، سر گشته و حیران من است
رو کنم برگه ی دیگر در عشق
وقت جانبازی طفلان من است
روز عشق است کنون این دو غزل
بهترین گفته ی دیوان من است
دو غزاله به منای تو حسین
در ره عشق تو قربان من است

دو ثمر یا دو پسر یا دو قمر

شاهد یکدلی جان من است

یکدلم با تو که داغ دو گلت

مانده بر این دل سوزان من است

این دو گل را به تو من هدیه کنم

این دو گل کل گلستان من است

خون گرمی که به راه تو دهند

خنکی دل عطشان من است

گفته ام با پسرانم هر شب

که حسین ، اول و پایان من است

داده ام در س بر آنان توحید

که حسین مذهب و ایمان من است

شیرشان دادم و می گریدم

که بدانید حسین جان من است

درس تفسیر بر آنان دادم

که حسین معنی قرآن من است

دو غلامند نه خواهرزاده

این همان درس دبستان من است

اذن قربان شدن طفلانم

خواهش این دل سوزان من است

سلام الله عليك يا عقيله بنى هاشم يا زينب